

۵- اعتصاب و اتحاد کارگران

«هیچ افزایش مزدی، نمی تواند تأثیر دیگری جز افزایش بهای غلات، شراب و غیره داشته باشد. یعنی آن که موجب گرانی می شود. مزد چیست؟ قیمت مخارج غلات و غیره است، بهای کامل هر چیز است. حتا می توانیم باز هم ادامه بدهیم و بگوئیم: مزد نسبت عناصری است که ثروت را تشکیل می دهند و تجدید تولید روزانه آن ها توسط توده کارگران به مصرف می رسد. بنابراین دو برابر کردن مزد به معنی آن است که به هر تولیدکننده سهمی بیشتر از محصول او واگذار شود، یعنی چیزی که یک تضاد است. و چنان چه این افزایش فقط مشمول تعداد کمی از صنایع شود به معنی اختلال عمومی در امر مبادله است، به عبارت دیگر به معنی گرانی است... من اعلام می دارم: اعتصابات که منجر به افزایش مزد گردند، غیرممکن است موجب افزایش عمومی قیمت ها نشوند: این به همان اندازه طبیعی است که دو ضربدر دو می شود چهار.» (پرودون، صفحه ۱۱۰ و ۱۱۱ جلد اول)

ما منکر همه این ادعاها می شویم به استثنای این که دو ضربدر دو می شود چهار. نخست آن که گرانی عمومی وجود ندارد. هر آینه بهای همه چیز همزمان با مزد، دوبرابر شود، در این صورت تغییری در قیمت ها بوجود نیامده بلکه تغییری در اصطلاحات حاصل شده است.

علاوه بر این، افزایش عمومی مرزها هرگز نمی تواند کمتر یا بیشتر موجب گرانی عمومی کالاها گردد. در واقع چنان چه تمام صنایع تعداد یکسانی از کارگران را به نسبت سرمایه ثابت (متناسب با ابزار کاری که آن ها مورد استفاده قرار می دهند) استخدام کنند، در این صورت افزایش عمومی مرزها موجب پائین آمدن عمومی سودها می شود و ارزش بازار کالاها دچار تغییری نخواهد شد.

از آن جا که نسبت کاریدی به سرمایه ثابت، در صنایع مختلف نامساوی است، تمام رشته های صنعتی ای که به طور نسبی از مقدار بیشتری سرمایه ثابت و تعداد کمتری

کارگر، استفاده می کنند، دیر یا زود مجبور خواهند بود که بهای کالاهای خود را تنزل بدهند. و برعکس، چنان چه ارزش کالای آن ها تنزل نکند، سود آن ها از نرخ متوسط سود بالاتر خواهد رفت. ماشین ها، مزدی دریافت نمی کنند و به این جهت افزایش عمومی مزدها کمتر شامل صنایعی خواهد شد که در مقایسه با صنایع دیگر، بیشتر از ماشین استفاده می کنند تا کارگر. از آن جا که رقابت همواره دارای این گرایش است که موازنه ای میان سودها برقرار نماید لذا سودهایی که از نرخ متوسط بالاتر باشند، می توانند فقط جنبه موقتی داشته باشند. به این ترتیب صرف نظر از پاره ای نوسانات، افزایش عمومی مزدها به جای آن که طبق نظر آقای پرودون، موجب گرانی عمومی بشود، بیشتر باعث آن خواهد شد که قیمت ها تا حدودی تنزل کنند. یعنی تنزل قیمت بازار کالاهایی که عمدتاً به کمک ماشین ها ساخته می شوند.

ترقی و تنزل سودها و مزدها صرفاً بیانگر مناسباتی هستند که در آن، سرمایه داران و کارگران از محصول یک روز کار، سهم می برند بدون آن که این ترقی و تنزل در اکثر موارد بر روی بهای محصول تأثیری داشته باشد. اما این که «اعتصاباتی که منجر به افزایش مزدها می شوند، موجب افزایش عمومی قیمت ها و حتا موجب گرانی می شوند» (جلد اول صفحه ۱۱۱) - ایده آلیست که فقط می تواند از مغز شاعری که کسی درکش نکرده است. تراوش کرده باشد.

در انگلستان، اعتصابات مرتباً موجب اختراع و استعمال ماشین های جدیدی بوده اند، می توان مدعی شد که ماشین ها، حربه هائی بودند که سرمایه داران به کار می بردند تا سرکشی کاری را که مستلزم مهارت بود، فرونشاندند. بزرگ ترین اختراع مدرن یعنی ماشین های ریسندگی خودکار، کارگران ریسنده شورش را از میدان راند. هر آینه اتحادیه های کارگری و اعتصابات هیچ تأثیر دیگری جز این نداشتند که موجب اختراعات مکانیکی ای که علیه خودشان به کار می رفت، شده باشند، تازه به

همین دلیل هم که باشد تأثیر عظیمی بر روی تکامل صنعت داشته اند. آقای پرودون ادامه می دهد:

«در مقاله ای که در سپتامبر ۱۸۴۵، به وسیله آقای لئون فوشه منتشر شده است، به این نکته برخورد می کنم که کارگران انگلیسی از چندی پیش، کمتر به اتحادیه گرایش دارند. و این چیز است که مسلماً یک پیشرفت محسوب می شود و در این رابطه فقط می توان به آن ها تبریک گفت. و می خوانیم که این تهذیب اخلاقی کارگران عمدتاً ناشی از آموزش اقتصادی آن ها می باشند. در یک گرد هم آیی در بولتون، یکی از کارگران نساجی فریاد زد که مزدها بستگی به کارخانه داران، ندارند. در دوران رکود اقتصادی، کارخانه داران به اصطلاح فقط شلاق هائی هستند که مشمول نیازمندی ها بوده و چه بخواهند و چه نخواهند، مجبور به وادار کردن ضربه می باشند. اصل تنظیم کننده، مناسبات میان عرضه و تقاضاست و کارخانه داران قدرت آن را ندارند که...»

فریاد احسنست آقای پرودون بلند می شود و اعلام می دارد:

«به این ها می گویند کارگران با ترتیب، کارگران نمونه و ... و.... و... این بدبختی تاکنون در انگلستان وجود نداشته است و از دریای مانس نخواهد گذشت...» (جلد اول کتاب پرودون صفحه ۲۶۱ و ۲۶۲)

از میان تمام شهرهای انگلستان، رادیکالیسم در بولتون بیشتر از همه جا توسعه یافته است. کارگران بولتون از این شهرت برخوردارند که پیش از دیگران انقلابی می باشند. در دوران تهییج بزرگ و قبل از الغای قانون غلات، کارخانه داران انگلیسی فکر می کردند که فقط به وسیله فرستادن کارگران به میدان، می توانند با مالکین مقابله کنند. اما اختلاف منافع کارگران با منافع کارخانه داران کمتر از اختلاف منافع کارخانه داران و مالکین نبود و به این ترتیب طبیعی بود که کارخانه داران در گردهم آیی های کارگری همواره در اقلیت بودند. بنابراین آن ها چه کردند؟ برای آن که حفظ ظاهر کرده باشند، گردهم آیی هائی را ترتیب می دادند که بخش اعظم

شرکت کنندگانش از مدیران کارخانه ها و تعداد قلیلی کارگرانی که تسلیم و مطیع آن ها بودند و در واقع از دوستداران تجارت، تشکیل می یافت و چنان چه کارگران واقعی می خواستند در این تجمعات شرکت نمایند مثل- بولتون و منچستر- تا بر ضد این تظاهرات تصنعی اعتراض کنند، به بهانه این که جزء مدعوین نیستند، از ورودشان ممانعت به عمل می آمد. مفهوم این نوع تجمعات، آن بود که فقط افرادی حق شرکت در آن ها را داشتند که دارای کارت ورودی بودند. با وجود آن که در آگهی های دیواری، شرکت در این تجمعات برای همگان آزاد اعلام شده بود. هر وقت که یک چنین گردهم آئی صورت می گرفت، نشریات کارخانه داران گزارشات پرآب و تاب و مشروحي در باره سخنرانی هائی که در این تجمعات ایراد شده بودند، منتشر می کردند. بدیهی است که مدیران کارخانه ها بودند که این سخنرانی ها را ایراد می کردند و روزنامه های لندن آن ها را کلمه به کلمه نقل می کردند. بدشانسی آقای پرودون این است که مدیران کارخانه ها را کارگران عادی تلقی کرده است و عبور از دریای ماتش را اکیداً برای شان ممنوع ساخته است:

اگر در سال های ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵، اعتصابات کمتر از گذشته جلب توجه می کردند، به این جهت بود که انگلستان از سال ۱۸۳۷ به بعد، بار دیگر دوران رونق و شکوفانی صنعتی خود را می گذراند. با وجود همه این ها، هیچ یک از اتحادیه های کارگری منحل نشد.

حالا به مدیران کارخانه های بولتون گوش کنیم. از نظر این ها، کارخانه داران تعیین کننده مزدها نیستند، زیرا که آن ها تعیین کننده قیمت محصولات نمی باشند، آن ها تعیین کننده قیمت محصولات نیستند، زیرا آن ها صاحبان بازار جهانی نمی باشند. به این ترتیب می خواهند بفهمانند که نباید اتحادیه کارگری ای که منظورش تحمیل کردن افزایش مزد به کارخانه داران باشد، بوجود آورد. و برعکس، آقای پرودون از ترس آن که مبادا اتحادیه کارگری موجب افزایش مزدها بشود و در نتیجه منجر به گرانی عمومی گردد، آن ها را از اقدام به این کار بر حذر می سازد.

احتیاج نیست نشان بدهیم که سرکارگران کارخانه ها و آقای پرودون در مورد این نکته که افزایش مزدها، مترادف با افزایش قیمت محصولات است، هر دو یک روح اند اندر دو بدن.

ولی آیا وحشت از گرانی علت واقعی کینه آقای پرودون است؟ نه. او فقط به این علت از مدیران کارخانه های بولتون ناراضی است که آنان ارزش را براساس عرضه و تقاضا تعیین می کنند و به ارزش تعیین شده، به ارزشی که به مرحله تعیین شدگی رسیده است، به تعیین ارزشی که در برگیرنده مبادله پذیری مداوم و کلیه نسبت های روابط و روابط نسبت ها، بوده و توأم با دوراندیشی می باشد، توجهی ندارند.

«اعتصابات کارگران، عملی غیرقانونی است و نه تنها کتاب قانون جزا، بلکه سیستم اقتصادی و ضرورت نظام موجود نیز این موضوع را مقرر می دارد... این را می توان تحمل کرد که هر کارگر در مورد شخص خود و نیروی بازوی خویش، حق اتخاذ تصمیم داشته باشد. ولی این که کارگران بخواهند از طریق اتحادیه ها، علیه انحصار متوسل به قهر گردند و نفس تازه کنند، چیزی است که جامعه نمی تواند به آن تن در دهد.» (جلد اول صفحه ۳۳۴ و ۳۳۵)

آقای پرودون می خواهد یک ماده از کتاب قانون جزا را به عنوان نتیجه گیری عمومی از مناسبات تولید بورژوائی بخورد ما بدهد.

اتحادیه ها، در انگلستان به موجب یک اقدام پارلمانی به تصویب رسیدند و سیستم اقتصادی بود که مجلس را مجبور کرد که مجاز بودن آن ها را از نظر قانون اعلام دارد. وقتی در سال ۱۸۲۵، در دوران وزارت هاسکیسون، مجلس مجبور به تغییر قانون مزبور شد تا آن را هر چه بیشتر با اوضاع و احوالی- که به علت رقابت آزاد، بوجود آمده بود- هماهنگ سازد، کلیه قوانینی که اتحادیه کارگران را ممنوع می ساختند، الزاماً ملغی شدند. هر قدر صنعت مدرن و رقابت، بیشتر توسعه یابند، به همان اندازه عناصری که موجب ایجاد و پیشرفت اتحادیه ها می شوند، بیشتر پدیدار می گردند و به محض آن که اتحادیه یک واقعیت اقتصادی شده و روز به روز بر

صلابت آن افزوده شده باشد، دیگر مدت مدیدی لازم ندارد که یک واقعیت قانونی نیز بشود.

به این ترتیب ماده قانون جزا، حداکثر نشان دهنده آن است که صنعت مدرن و رقابت، در حکومت مشروطه و امپراتوری هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته بودند. اقتصاددانان ها و سوسیالیست ها^۱ صرفاً بر سر یک نکته با هم توافق نظر دارند و آن هم محکوم کردن اتحادیه هاست ولی انگیزه آنان در این محکوم ساختن، متفاوت است.

اقتصاددانان ها به کارگران می گویند: با هم ائتلاف نکنید، شما به وسیله ای اتحادیه های تان سد راه سیر منظم صنعت می شوید و مانع آن می گردید که کارخانه داران قادر به انجام سفارشات خود باشند، شما مزاحم تجارت می شوید و موجب تسریع نفوذ ماشین هائی که تا حدودی کار شما را زائد خواهند ساخت. و به این ترتیب مجبور خواهید شد که به دستمزد کمتری تن در دهید. از این گذشته، اقدام شما بیهوده است. دستمزد شما همواره به اقتضای مناسبات عرضه و تقاضای کار تعیین می شود و این، هم مسخره است و هم خطرناک که شما بخواهید در مقابل قوانین ابدی اقتصاد سیاسی مقاومت نمایند.

سوسیالیست ها خطاب به کارگران می گویند: با هم اتحاد نکنید، چون بهر حال چه فایده ای از آن خواهید برد؟ افزایش دستمزد؟ اقتصاددانان ها به وضوح برای شما ثابت خواهند کرد که در تعقیب آن، سال ها وقت لازم خواهید داشت تا بتوانید از طریق افزایش دستمزد، فقط مخارجی را که شما مجبورید برای سازماندهی و حفظ اتحادیه های تان بپردازید، تامین کنید. ما به عنوان سوسیالیست به شما می گوئیم که صرف نظر از مسأله مربوط به پول، شما همان کارگری خواهید بود که هستید، همانطور که کارخانه دار نیز کمافی السابق کارخانه دار خواهد ماند. پس

^۱ - یعنی سوسیالیست های آن زمان: فوریریست ها، در فرانسه و اوونیست ها، در انگلستان.

«توضیح از فردریش انگلس»

اتحاد موقوف! سیاست موقوف! مگر متحد شدن به معنی دست زدن به سیاست نیست؟

اقتصاددانان ها می خواهند که کارگران، جامعه را با همان ترکیبی که دارد بپذیرند و از دستورالعمل هائی که ایشان [اقتصاددانان] برایشان تعیین کرده و مقرر داشته اند، پیروی نمایند.

سوسیالیست ها می خواهند که کارگران جامعه کهنه را کنار بگذارند تا بتوانند بهتر به جامعه نوینی که آن ها [سوسیالیست ها] با آن همه دوراندیشی تدارک دیده اند، قدم بگذارند.

علیرغم هر دوی این ها، علیرغم دستورالعمل ها و خیال پردازی ها، اتحادیه های کارگری حتا لحظه ای درنگ نکردند که با تکامل و افزایش صنعت مدرن، توسعه و رشد یابند. این حالت امروز تا آن حد صادق است که درجه تکامل اتحادیه ها در یک کشور، به وضوح شاخص مقام آن کشور در هیرارشی بازار جهانی شده است. انگلستان، که صنعتش به عالی ترین سطح اعتلاء یافته است، دارای بزرگ ترین و متشکل ترین اتحادیه ها می باشد.

در انگلستان، کارگران خود را با اتحادیه های نیم بند موقتی- که منظور دیگری جز یک اعتصاب لحظه ای نداشتند و به همراه آن مجدداً از بین می رفتند- محدود نساختند بلکه اتحادیه های دائمی بوجود آوردند یعنی تریدیونیون هائی که کارگران را در مبارزات شان علیه کارفرمایان یاری می کردند. در حال حاضر تمام این اتحادیه های کارگری محلی، در یک سازمان متحده ملی اتحادیه های کارگری- که لندن مقر کمیته مرکزی آن می باشد و تاکنون هشتاد هزار نفر به عضویت آن در آمده اند- متشکل شده اند. این اعتصابات، اتحادیه ها، تریدیونیون ها، همزمان با مبارزات سیاسی کارگران پدید آمدند و در حال حاضر تحت نام چارتیست ها، یک حزب سیاسی بزرگ را تشکیل می دهند.

اولین کوشش هائی که کارگران برای همکاری با یکدیگر به عمل می آورند، همواره شکل اتحادیه را به خود می گیرد.

صنعت بزرگ، عده ای از مردم را که با یکدیگر آشنا نیستند، در یک نقطه گرد هم می آورد. رقابت، موجب جدائی منافع شان می شود ولی مسأله مزد، یعنی نفع مشترک شان در برابر صاحبان کارخانه ها، آن ها را بر محور اندیشه مقاومت مشترک یعنی اتحاد، متفق می سازد. به این ترتیب اتحادیه، همواره دارای اهداف دوگانه می باشد. یکی برای آن که رقابت را میان کارگران از بین ببرد تا بتوانند قادر به یک رقابت عمومی در برابر سرمایه دار باشند. اولین منظور از مقاومت، فقط حفظ دستمزدها بود و اتحادیه هائی که در آغاز ایزوله بودند، در گروه هائی متشکل شدند، همانطور که سرمایه داران به نوبه خود، به علت سیر نزولی اقتصادی، متحد شده بودند. حفظ اتحادیه در برابر سرمایه که همیشه متحد بوده، ضروری تر از حفظ دستمزد شد. این موضوع به قدری صادق است که اقتصاددانان انگلیسی دچار حیرت شده اند که چگونه کارگران بخش بزرگی از دستمزدهای خود را به خاطر اتحادیه هائی- که به نظر اقتصاددان ها فقط به خاطر دستمزد بوجود آمده اند، فدا می کنند. در این مبارزه یعنی در این جنگ داخلی واقعی، تمام عناصر برای یک نبرد آینده متحد می شوند و خود را گسترش می دهند و وقتی به این مرحله برسیم، اتحادیه کارگری خصلت سیاسی را به خود می گیرد.

مناسبات اقتصادی، ابتدا توده مردم را مبدل به کارگر کرد. سلطه سرمایه موقعیت و منافع مشترکی را برای این توده بوجود آورد. به این ترتیب این توده، فعلاً یک طبقه مخالف سرمایه است ولی برای خودش هنوز یک طبقه نیست. این توده، طی مبارزه ای که ما فقط به چندین مرحله آن اشاره کردیم، متحد می شویم و خود را به صورت یک طبقه انسجام می بخشد و منافی که او از آن دفاع می کند، منافع طبقاتی می شوند. البته مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگر، یک مبارزه سیاسی است.

در رابطه با بورژوازی، ما باید دو مرحله را تمیز بدهیم: مرحله ای که ضمن آن بورژوازی، تحت سلطه فنودالیسم و سلطه مطلقه، خود را به عنوان طبقه سازمان می دهد و مرحله ای که به عنوان یک طبقه انسجام یافته و متشکل، فنودالیسم و حکومت سلطنتی را واژگون می سازد تا جامعه را به صورت یک جامعه ی بورژوائی در آورد. مرحله ی اول، طولانی تر مستلزم تلاش های بیشتری بود. بورژوازی نیز از طریق ایجاد اتحادیه های محدود، علیه فنودالیسم شروع به کار کرد.

تحقیقات زیادی به عمل آورده اند تا مراحل مختلفی ای را که بورژوازی از اجتماعات شهری تا دوران انسجام خود به صورت یک طبقه، طی کرده است، تشریح نمایند.

اما وقتی قرار است در مورد اعتصابات، اتحادیه های کارگری و سایر اشکالی که پرولتاریا تحت آن ها در برابر دیدگان ما سازمان خود را به عنوان یک طبقه بوجود می آورد، تحقیق شود، آن وقت عده ای شدیداً بیمناک می شوند و عده دیگری به پیروی از مکتب ترانس سندنتال^۲ آن را تحقیر می کند. وجود یک طبقه تحت ستم، شرط حیاتی هر جامعه ای است که براساس اختلافات طبقاتی استوار باشد. بنابراین، رهانی طبقه تحت ستم ضرورتاً شامل آفریدن یک جامعه نوین است. رهانی طبقه تحت ستم، مستلزم فرارسیدن مرحله ای است که در آن، نیروهای مولده و مناسبات اجتماعی موجود، دیگر قادر نباشند در کنار یکدیگر به بقای خود ادامه بدهند.

از میان تمام ابزار تولید، خود طبقات بزرگ ترین نیروی مولده را تشکیل می دهند. تشکل عناصر انقلابی به عنوان یک طبقه، پیش شرط موجودیت کلیه نیروهای مولده ای است که اصولاً توانسته اند در دامن جامعه کهنه نضج یابند.

آیا این به معنی آن است که بعد از سرنگونی جامعه کهنه، جامعه طبقاتی جدیدی بوجود می آید که به قهر سیاسی جدیدی منتهی خواهد شد؟ نه

^۲ - ترانس سندنتال: یک مکتب ایده آلیستی فلسفه است که از آگاهی و تجارب انسانی پافرانر

گذاشته و مافوق الطبیعه و مافوق منطق می باشد. «انتشارات سوسیالیزم»

شرط رهایی طبقه کارگر، از میان بردن هر نوع طبقه است، همانطور که شرط رهایی دسته سوم یعنی نظام بورژوازی از میان بردن همه رسته ها^۲ و (همه نظام ها) بود.^۴

طبقه کارگر در سیر تکاملی خود، سازمانی را جانشین جامعه کهنه بورژوازی خواهد ساخت که فاقد طبقات و اختلافات آن ها بوده و دیگر در واقع قهر سیاسی ای وجود نخواهد داشت، زیرا درست همین قهر است که مظهر رسمی اختلافات طبقاتی در درون جامعه بورژوازی می باشد. در این فاصله، آنتاگونیسم بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر است مبارزه ای است که عالی ترین تجلی آن، یک انقلاب کامل می باشد.

در ضمن آیا جای تعجب است که جامعه ای که براساس اختلافات طبقاتی بنیان گذاری شده است، به تضاد بی رحمانه ای که نتیجه غائی آن تصادم تن به تن می باشد، منتهی گردد؟

نباید گفته شود که جنبش اجتماعی در برگیرنده جنبش سیاسی نیست. هیچ جنبش سیاسی ای وجود نداشته است که در عین حال یک جنبش اجتماعی نیز نبوده باشد. در نظامی که طبقات و اختلافات طبقاتی در آن وجود نداشته باشد، رفورم های اجتماعی، دیگر انقلابات سیاسی نخواهند بود. تا وقتی که این زمان فرا برسد، در

^۲ - در این جا رسته ها، به مفهوم تاریخی رسته های حکومت فئودالی است، یعنی رسته هایی که امتیازات مشخص و محدودی داشتند. انقلاب بورژوازی، رسته ها را به همراه امتیازات آن ها از میان برد. جامعه بورژوازی فقط با طبقات سرو کار دارد. پس، ذکر پرولتاریا به عنوان «رسته چهارم» مطلقاً با تاریخ در تضاد می باشد. «توضیح از فریدریش انگلس» (در این جا اشاره انگلس به سخنرانی ای است که لاسال رهبر اتحادیه های کارگر آلمان در ۱۲ آوریل ۱۷۶۲ تحت عنوان «رابطه خاص دوران تاریخی کنونی با ایده رسته کارگر» ایراد نموده بود). «انتشارات سوسیالیزم»

^۴ - قسمت داخل پرانتز در ترجمه آلمانی کتاب وجود ندارد و فقط در ترجمه انگلیسی آن آمده است. «انتشارات سوسیالیزم»

آستانه هر تغییر شکل کلی جدید جامعه، آخرین جمله علم الاجتماع همواره چنین خواهد بود:

«یا مرگ یا مبارزه، جنگ خونین یا نیستی، مسأله به این صورت سرسختانه مطرح می باشد.» (جرج ساندر)